

پوپولیسم راست افراطی در دموکراسی‌های اروپایی:

مطالعه موردی فرانسه

علی اشرف نظری^۱

برهان سلیمی^۲

(تاریخ دریافت: ۹۴/۱۱/۰۸ - تاریخ تصویب: ۹۵/۰۳/۰۱)

چکیده

پوپولیسم در دهه‌های اخیر از طریق احزاب و جریان‌های راست افراطی، پس از یک دوره فترت (در آلمان و ایتالیای بین دو جنگ)، به صحنه سیاسی دموکراسی‌های اروپایی بازگشته است. بازگشت پوپولیسم به صحنه سیاسی کشورهای اروپای غربی در قالب جریان‌های راست افراطی، ریشه در شکست احزاب سنتی در پاسخ کافی و مناسب به مسائلی چون جهانی‌شدن اقتصاد و فرهنگ، سرعت و مسیر ادغام در اتحادیه اروپا، مسئله مهاجرت و مهاجران، افول اهمیت ایدئولوژی‌ها و سیاست طبقاتی، کاهش علاقه مردم به مشارکت سیاسی و بدبینی و عدم اعتماد شهروندان به سیاست‌مداران دارد. احزاب راست افراطی، در چند دهه‌ی اخیر توانسته‌اند با شعارهای پوپولیستی، نه تنها حضور ملموسی در حیات سیاسی این جوامع داشته باشند، بلکه موفقیت‌های قابل توجهی نیز در فرآیندهای انتخاباتی کسب کرده‌اند. پوپولیسم راست افراطی در این جوامع، تنها مدلی از پوپولیسم در دهه‌های اخیر می‌باشد که در

۱. دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران (aashraf@ut.ac.ir)

۲. دانشجوی دکترای علوم سیاسی دانشگاه تهران (borhan.salimi@yahoo.com)

جامعه‌شناسی سیاسی امروز از آن تحت عنوان نئوپوپولیسم یاد شده و مباحث قابل‌اعتنایی در محافل آکادمیک غربی پیرامون آن مطرح شده است. مقاله حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی، ضمن بازخوانی مباحث نظری درخصوص پوپولیسم، به بحث از پوپولیسم جبهه‌ی ملی فرانسه و تبعات قدرت‌گیری این حزب، به‌عنوان برجسته‌ترین نماینده راست افراطی در صحنه سیاسی فرانسه می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: پوپولیسم، جنبش‌های اجتماعی، راست افراطی، دموکراسی، جبهه ملی فرانسه



راست در پیوند با مفهوم راست افراطی، مفهومی اجتماعی - فرهنگی است، برای اشاره به احزابی است که مواضع اقتدارگرایانه‌ای در خصوص برخی موضوعات نظیر قانون، نظم، شهروندی و سیاست‌های مهاجرت اتخاذ می‌کنند، که نمونه آن احزاب راست افراطی در اروپا می‌باشند (Rydgren, 2004, 9). موضوعات اقتصادی - اجتماعی برای این احزاب، ترکیبی از ناسیونالیسم و بیگانه‌ستیزی است که می‌توان آن‌را به‌مثابه نوعی سیاست ارجحیت ملی یا شوونیسم رفاهی توصیف کرد. از این منظر، سیاست‌های اقتصادی این احزاب، تا حدودی تابع برنامه‌های فرهنگی - اجتماعی آن‌ها در چارچوب حمایت‌گرایی ملی و اقتصادی یا ترکیبی از آن‌است. از لحاظ سیاسی نیز، ویژگی اصلی این احزاب، گرایشات مونیستی و ضدیت با پلورالیسم می‌باشد. گرایش‌های مونیستی راست افراطی نیز، به دو شیوه بیان می‌شود: (۱) رد نظام سیاسی دموکراتیک؛ (۲) رد ارزش‌های برابری خواهانه و جهان‌شمول که به ارزش‌های دموکراتیک شهرت دارند (Rydgren, 2004, 10).

پوپولیسیم، از ویژگی‌های برجسته احزاب راست افراطی در اروپای امروز است. بازگشت پوپولیسیم به صحنه سیاسی کشورهای اروپای غربی در قالب جریان‌های راست افراطی، ریشه در شکست احزاب سنتی در پاسخ کافی و مناسب به مسائلی چون جهانی‌شدن اقتصاد و فرهنگ، سرعت و مسیر ادغام در اتحادیه اروپا، مهاجرت و مهاجران، افول اهمیت ایدئولوژی‌ها و سیاست طبقاتی، فساد نخبگان سیاسی حاکم دارد (Albertazzi & McDonnell, 2008, 1). در چند دهه‌ی اخیر، پژوهش‌های فراوانی انتشار یافته است که حکایت از کاهش علاقه‌ی مردم به مشارکت سیاسی و بدبینی و عدم اعتماد شهروندان به سیاست‌مداران دارد. این پژوهش‌ها، آمارها و ارقامی ارائه داده‌اند که بر کاهش مشارکت سیاسی شهروندان در عرصه سیاست دموکراتیک دلالت دارد. در نتیجه،



ترکیبی از فرصت‌های ساختاری مناسب و بهره‌برداری کارگزاران هوشیار و زیرک سیاسی در دهه‌های اخیر، جریان‌ات راست پوپولیست توانسته‌اند در برخی از کشورهای اروپای غربی هم‌چون فرانسه، سوئیس و دانمارک نتایج قابل توجهی به دست آوردند و در برخی از کشورها مانند ایتالیا، استرالیا و هلند برای اولین بار در کابینه‌ی دولت حضور داشته باشند (Albertazzi & McDonnell, 2008, 2).

این احزاب از طریق اشکال جدیدتر ارتباطات توانسته‌اند با شهروندان ناامید از سیاست سنتی و نمایندگانشان ارتباط برقرار کنند و با عرضه‌ی سیاست آزادسازی در مقابل سیاست نهادینه‌شده پراگماتیستی، توجه بخشی از شهروندان و افکار عمومی را به خود جلب کنند. ترکیبی از وعده‌ها و شعارهایی عوام‌فریبانه نظیر دموکراسی کامل و حقیقی، حاکمیت مردم، نجات مردم و دموکراسی از تهدیدهای ساختگی، گفتار شدیداً خصمانه در قبال احزاب حاکم و سیاست‌های آن‌ها و محدود کردن مهاجرت و ورود مهاجران، تبلیغات انتخاباتی آن‌ها را شکل داده و می‌دهد. فرانسه از جمله کشورهایی است که جریان‌ات پوپولیست راست افراطی نفوذ چشمگیری در حوزه سیاست پیدا کرده‌اند و این حضور، منشا مجادلات و نگرانی‌های وسیعی در محافل آکادمیک و سیاسی این کشور شده است. مقاله حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی، ابتدا به بحث از نظریات مطرح در خصوص پوپولیسم و رابطه‌ی آن با دموکراسی از منظر جامعه‌شناسی سیاسی پرداخته است؛ سپس به بحث از گرایش‌های پوپولیستی جبهه‌ی ملی فرانسه، به‌عنوان برجسته‌ترین نماینده‌ی راست افراطی در صحنه‌ی سیاسی این کشور، در دوران رهبری ژان ماری لوپن و مارینه لوپن که هم‌اکنون رهبری این حزب را بر عهده دارد، پرداخته است.



چارچوب نظری

پوپولیسیم را نمی‌توان به یک منطقه جغرافیایی، یک دوره تاریخی خاص یا شکاف ایدئولوژیکی ویژه‌ای محدود نمود. فرهنگ، چارچوب تاریخی و اجتماعی که سیاست پوپولیستی در آن ظهور می‌کند، بر ویژگی‌های اشکال این پدیده تأثیر می‌گذارد. به‌همین خاطر، پوپولیسیم دارای اشکال و مدل‌های مختلفی در کشورها و مناطق مختلف جهان بوده و است. پژوهشگران علوم سیاسی، مدل‌های متنوع آن‌را در آفریقا، آمریکای لاتین، آمریکای شمالی، روسیه، خاورمیانه و اخیراً اروپای غربی شناسایی و مورد بحث قرار داده‌اند. موج‌های سه‌گانه پوپولیسیم از دید آن‌ها عبارت‌اند از: (۱) موج اول (نیمه دوم قرن نوزدهم در آمریکا و روسیه)؛ (۲) موج دوم (آمریکای لاتین دهه‌ی ۱۹۶۰)؛ (۳) موج سوم (از دهه‌ی ۱۹۸۰ به بعد در اروپای غربی با گسترش پوپولیسیم راست افراطی و بازگشت دوباره‌ی پوپولیسیم به آمریکای لاتین در یک دهه‌ی اخیر) می‌باشد.

از حیث واژه‌شناختی، اصطلاح پوپولیسیم ریشه در واژه پوپولوس^۱ لاتینی به معنی مردم دارد. مفهوم پوپولیسیم در اواخر قرن نوزدهم، برای اولین بار برای توصیف حزب مردم در آمریکا و ناردونیک‌ها در روسیه به کار رفت. جنبش‌های دهقانی اروپای شرقی و مناطق بالکان در سال‌های بین جنگ جهانی اول و دوم نیز، که طرفدار برنامه‌های اصلاحات و تقسیم مساوی اراضی بین مردم بودند و آن‌را ستون‌های بنیادی جامعه و اقتصاد می‌دانستند، در زمره‌ی جنبش‌های پوپولیستی قرار داشتند.

صاحب‌نظران مختلف جامعه‌شناسی سیاسی، تعاریف متعددی از پوپولیسیم ارائه و نظریات مختلفی را در خصوص اشکال، زمینه‌های شکل‌گیری و تبعات آن مطرح



ساخته‌اند. برخی آن‌را، یک تاکتیک از احزاب مختلف جهت پیشبرد منافع سیاسی در انتخابات ارزیابی می‌کنند که تهدیدی برای دموکراسی ایجاد نمی‌کند. برخی نیز آن‌را، یک ایدئولوژی به مانند ایدئولوژی‌های سیاسی دیگر مانند لیبرالیسم، مارکسیسم، محافظه‌کاری می‌دانند. از دید مودا، پوپولیسم یک ایدئولوژی است که جامعه رامتشکل از دو گروه همگون و واحد و در حال تخصص می‌داند؛ آن‌هم مردم پاک و بی‌غل‌وغش در برابر نخبگان فاسد؛ سیاست از دید آن‌ها، بایستی بیان‌کننده‌ی اراده عمومی مردم باشد (Mudde & Kaltwasser, 2012, 8).

کونیف^۲ پوپولیسم را یک‌شکل و رویه‌ی مدیریت مبارزات انتخاباتی می‌داند که سیاست‌مداران، موفق به درگیر کردن توده‌ها در سیاست و جلب حمایت آن‌ها از جنبش یا جریان سیاسی‌شان و حفظ این وفاداری می‌شوند. این سیاست‌مداران، اغلب حس ناسیونالیستی یا غرور فرهنگی را به هوادارانشان تزریق و وعده‌ی یک زندگی بهتر را به آن‌ها می‌دهند. پوپولیست‌ها، مبارزات‌شان را در شهرهای بزرگ عمدتاً انجام می‌دهند، جایی که ده‌ها میلیون نفر با برخورداری از حق رأی عمومی، آن‌را از طریق صندوق‌های رأی‌گیری اعمال می‌کنند (Conniff, 2012, 4). کونیف پایگاه اجتماعی جنبش‌های پوپولیستی را طبقه کارگر جویای زندگی بهتر و طبقه متوسط شهری تحسین‌کننده برنامه‌های اقتصادی و کار می‌داند.

مارگارت کانوان در گونه‌شناسی خود از پوپولیسم، آن‌را به پوپولیسم ملکی^۳؛ طرفدار اصلاحات ارضی و تقسیم مساوی اراضی (۱) رادیکالیسم کشاورزان (حزب مردم ایالات متحده آمریکا)؛ (۲) جنبش‌های دهقانی (در اروپای شرقی)؛

۱. Mudde

۲. Conniff

۳. Agrarian Populism

پوپولیسم راست افراطی در... ۱۶۳

۳) سوسیالیسم روستایی روشنفکران (نارودنیکی)^۱، پوپولیسم سیاسی که دارای اشکال زیر می‌باشد: ۱) دیکتاتوری پوپولیست (پرون در آرژانتین)؛ ۲) دموکراسی پوپولیستی (فراخوان برای رفتارندوم و مشارکت)؛ ۳) پوپولیسم‌های واپسگرایانه^۲ (جرج والاس^۳ و هوادارانش)؛ ۴) پوپولیسم سیاست‌مداران (ائتلاف‌سازی غیر ایدئولوژیک و ترسیم مردم به‌مثابه یک کلیت همگون و یکپارچه) (Laclau, 2005, 6).

ارنستو لاکلاو^۴ رهیافت گفتمانی را در پیوند با پوپولیسم مطرح ساخته است. او منتقد تفسیر جبرگرایی اقتصادی از مارکس می‌باشد و نظریه‌ی پوپولیسم را بسط داده است. از دید او، پوپولیسم یک منطق سیاسی خاص است؛ نه نتیجه هم‌پیمانی طبقاتی خاص. این منطق سیاسی به مواجهه با هژمونی موجود از طریق ابزار ساخت گفتمانی منسجم که جامعه را به دو بلوک قدرت و نخبگان در برابر بلوک مردم تقسیم می‌کند، می‌پردازد. گفتمان‌ها به شکلی تصادفی ایجاد نمی‌شوند، بلکه نتیجه یک فرآیند سه مرحله‌ای در سیاست رادیکال هستند: ۱) پیوند دادن خواسته‌ها و مطالبات مختلف؛ ۲) شکل‌گیری یک هویت جمعی از طریق تعیین و به رسمیت‌شناسی یک دشمن؛ ۳) نهایتاً سرمایه‌گذاری مؤثر در یک عنصر که نمایندگی مردم می‌باشد. لاکلاو، فهرستی از تعاریف کانوان^۵ را در خصوص پوپولیسم بدین شکل آورده است: ۱) سوسیالیسمی که معمولاً در کشورهای عقب‌مانده دهقانی که مواجه با مشکلات مدرنیزاسیون هستند، ایجاد شده است؛ ۲) ایدئولوژی مردم روستایی که از سوی دست‌اندازی سرمایه صنعتی و مالی مورد تهدید قرار گرفته‌اند؛ ۳) یک جنبش روستایی که در جستجوی تحقق ارزش‌های سنتی در جوامع در حال تغییر؛ ۴) هرگونه کیش و جنبشی که مبتنی بر این فرض

-
1. Narodniki
 2. Reactionary Populism
 3. George Wallace
 4. Ernesto Laclau
 5. Canovan



عمده باشد که فضیلت از آن مردم ساده است که در اکثریت‌اند؛ (۵) پوپولیسم اعلام این است که اراده‌ی مردم برتر از هر ملاک و معیار دیگری است؛ (۶) یک جنبش سیاسی برخوردار از حمایت توده‌های مردم اعم از طبقات کارگر شهری و دهقان؛ ۷- اعتقاد به اینکه افکار اکثریت مردم ملهم یا از سوی اقلیت نخبگان بررسی و چک می‌شود (Mudde & Kaltwasser, 2012, 5-6).

کانوان معتقد است که همه‌ی اشکال پوپولیسم در ستایش و اعتلای مردم و جذابیت داشتن در میان آن‌ها مشترک هستند و همه آن‌ها به مفهومی، ضد نخبه‌گرایانه هستند. از دید او، پوپولیسم یک روش سیاسی، عوام‌فریبی یا یک استراتژی انتخاباتی است تا یک ایدئولوژی سیاسی خاص یا یک دکترین (Mammone, Godin & Jenkins, 2013, 40).

پانیزا^۱ نیز رهیافت‌های مختلف به پوپولیسم را در آثار آکادمیک به سه دسته تقسیم می‌کند:

(۱) رهیافت تجربی؛

(۲) تحلیل‌ها و ارزیابی‌های تاریخ‌گرایانه؛

(۳) نوشته‌های نشانه‌شناسانه^۲.

رهیافت تجربی با نگاه به اشکال و نمونه‌های مختلف پوپولیسم، در پی بیرون کشیدن و تعیین ویژگی‌های متمایزکننده‌ی این پدیده می‌باشد یا به گونه‌شناسی پوپولیسم می‌پردازد. پیترو ویلز^۳ از نویسندگانی است که در چارچوب رهیافت اول، در بحث تعریف پوپولیسم، بیست‌وچهار ویژگی مختلف این پدیده را برمی‌شمارد. رهیافت دوم متعلق به نویسندگانی است که پوپولیسم را در پیوند با دوران تاریخی، ساختار اجتماعی، پروسه یا شرایط تاریخی قرار داده‌اند. مثلاً مطالعات پوپولیسم در آمریکای لاتین، کاربرد این مفهوم را به دوره طلایی

1. Panizza

2. Symptomatic Redings

3. Peter Weles



پوپولیسیم راست افراطی در... ۱۶۵

سیاست پوپولیستی (از بحران اقتصادی ۱۹۳۰ تا شکست سیاست‌های جایگزینی واردات و صنعتی شدن، به‌عنوان مدل توسعه تا اواخر دهه ۱۹۶۰) محدود می‌کند. از دید این نویسندگان، رابطه و ارتباط نزدیکی بین سیاست پوپولیستی با هم‌پیمانی طبقاتی، از سوی رهبران کاریزماتیک هم‌چون پرون و سایرین و استراتژی توسعه در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ آمریکای لاتین وجود دارد. رهیافت سوم، هسته تحلیلی پوپولیسم را مبتنی بر تعیین مردم، به‌عنوان مهم‌ترین بازیگر سیاسی ارزیابی می‌کند. این رهیافت، پوپولیسم را یک گفتمان مخالف وضع موجود می‌داند که با ساده‌سازی فضا و حیات سیاسی و به شیوه‌ای نمادین جامعه را به دو گروه مردم (به‌مثابه توسری‌خور) و دیگران تقسیم می‌کند. پوپولیست‌ها عمدتاً یک رابطه تخصیصی بین این دو گروه از طریق شکل دادن دوگانه ما و آن‌ها ایجاد می‌کنند (Panizza, 2005, 2-3).

با توجه به تعاریف و بحث‌های گسترده‌ی نظری در خصوص پوپولیسم، عناصر و ویژگی‌های پوپولیسم را می‌توان بدین ترتیب خلاصه کرد: کاربرد مداوم و رماتیک مفهوم مردم و ستایش از آن یا درکی همگون از آن، از سوی یک رهبر کاریزماتیک (ملت یا مردم دال مرکزی گفتمان سیاسی)، بدینی به نهادهای دموکراسی مانند احزاب سیاسی و پارلمان (ناتوانی این نهادها در تحقق اراده و حاکمیت مردم)، زبان ساده رهبر و ساده‌سازی مسائل با نوعی لفاظی سیاسی و شعارگونه، انتقاد از نخبگان حاکم و دیدن آن‌ها به‌مثابه یک کلیت همگون، یکپارچه و فاسد خواندن آن‌ها (شکل دادن دوگانه‌ی ما در برابر دیگران فاسد و غیر مردمی)، تئوری توطئه و دشمن‌سازی در گفتار و ادبیات سیاسی، فقدان برنامه منسجم در ابعاد مختلف.

نسبت پوپولیسم و دموکراسی

پوپولیسم از معضلات و چالش‌های فراروی دموکراسی در دوره‌ی مدرن بوده است. با گسترش حق رأی عمومی و وجود جامعه توده‌ای در برخی از



کشورهای غربی، گفتمان‌های سیاسی اقتدارگرا در دهه‌ی ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ توانستند با پایگاه توده‌ای به تأسیس نظام‌های توتالیتر در آلمان و ایتالیا بپردازند. متفکران محافظه‌کاری هم‌چون «گوستاو لوبون»^۱ و «خوزه ارتگایی گاست»^۲ نسبت به ورود توده‌ها به عرصه سیاست بدگمان بودند. بعدها نظریه‌پردازان سیاسی، فرآیند نوسازی و جامعه توده‌ای را زمینه‌ساز به قدرت رسیدن نخبگان و جریان‌ات پوپولیست اقتدارگرا و شکل‌گیری توتالیتریسم برشمردند. پیترو ورسلی^۳ (۱۹۶۹) از کسانی است که به بحث از رابطه پوپولیسم و دموکراسی پرداخته است؛ او نشانه‌های دوگانه‌ی پوپولیسم را که از ادوارد شیلز^۴ گرفته است، شامل برتری اراده‌ی مردم و رابطه‌ی مستقیم مردم و حکومت می‌داند و پوپولیسم را جنبه‌ای از فرهنگ سیاسی می‌داند تا نوعی خاص از نظام ایدئولوژی (Arditi, 2007, 42).

از دید وداک،^۵ پوپولیسم در اروپا ریشه در درک رادیکال از دموکراسی و بدبینی نسبت به نهادهای حکومت نمایندگی دارد که از حکومت مستقیم مردم جلوگیری به عمل می‌آورند. از این منظر، پوپولیسم یک درک مبهم از دموکراسی است که بر عناصر دموکراسی مستقیم مانند رفراندوم تأکید دارد تا ساختارهای دموکراسی نمایندگی. مردم باید حاکم بر سرنوشت خودشان باشند و نهادهای میانجی مانند احزاب سیاسی و پارلمان ابزارهای ثانوی بوده و موانع تحقق دموکراسی حقیقی می‌باشند (Wodak & Khosravinik & Mral, 2013, 5).

جک هی واردنیز، پوپولیسم را واکنشی به درک نواقص یا ضعف‌های دموکراسی نخبه‌گرایانه می‌داند. منتقدان می‌گویند در کشورهای اتحادیه اروپا، نخبگان دیگر

-
1. Gustave Le Bon
 2. José Ortega y Gasset
 3. Peter Wersley
 4. Edward Shils
 5. Wodak
 6. Jack Hayward



پوپولیسم راست افراطی در... ۱۶۷

متناسب با منافع عمومی عمل نمی‌کنند و به دلیل سطح بالای فساد، بی‌اعتمادی زیادی به آن‌ها وجود دارد. تداوم افول احزاب توده‌ای و ناتوانی سازمان‌های نخبه‌محور در بسیج عمومی، یک فضایی را برای سیاست جدید جنبش‌های اجتماعی و مخالفان احزاب حاکم ایجاد کرده است (Arditi, 2007, 43). ویهم‌چنین معتقد است که دموکراسی نمایندگی، چاره‌ای جز تحمل همزیستی نیروهای خنثی‌کننده نخبه‌گرا و پوپولیسم ندارد.

«حکومت مردم، از طریق مردم، برای مردم»، عبارت مشهور رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، آبراهام لینکلن در سال ۱۸۶۳م است که از سوی دموکرات‌ها و پوپولیست‌ها پذیرفته شده و به شیوه مختلفی مورد تفسیر قرار گرفته است. برخی از نویسندگان، بر ارتباط نزدیک دموکراسی و پوپولیسم تأکید داشته‌اند، چراکه هر دو ریشه‌های خود را در مردم جستجو می‌کنند و هر دو بر برتری مردم تأکید دارند (Albertazzi & McDonnell, 2008, 15). اما یک تنش ذاتی میان آن‌ها وجود دارد که کم‌تر مورد تحلیل قرار گرفته است. تعریف دموکرات‌ها، غنی‌تر و دموکراسی را فقط به این عبارت گنگ مشروط نمی‌کند، بلکه شاخص‌های عینی دموکراسی را به انتخابات آزاد، پلورالیسم سیاسی، چرخش نخبگان از مسیر بازی سیاسی و قواعد دموکراتیک، آزادی‌های مدنی، اجتماعی و سیاسی پیوند می‌دهند. پوپولیست‌ها، نهادهای میانجی مردم و حکومت را قبول ندارند و آن‌ها را رد می‌کنند یا نسبت به آن‌ها بدگمان‌اند. هم‌چنین، درک و تعریفشان از مردم، چالش‌های سیاسی و تحلیلی ایجاد می‌کند. مردمی که پوپولیست‌ها در مورد آن‌حرف می‌زنند، افراد و توده‌های بی‌شکل و بدون تفاوت و همگون است، نه طبقات، اقشار، گروه‌های قومی و انجمن‌ها و احزاب مختلف برآمده از نیازها و شکاف‌های اجتماعی جامعه. مردم شهروندانی با حقوق و وظایف نیستند، بلکه یک کل متحدی که دارای سنت‌ها و تاریخ مشترک هستند، می‌باشند. پوپولیست‌ها، بر استعمار این مردم توسط سیستم و نهادهای رسمی چون احزاب، اتحادیه‌ها و اقلیت نخبگان فاسد انگشت



می‌گذارند؛ از نبود دموکراسی واقعی و افول اراده مردمی دم می‌زنند و حتی گاهی به انتخابات، به‌مثابه روش و مکانیسمی جهت پدیداری اراده عمومی بدبین هستند.

راست افراطی در تاریخ فرانسه

تاریخچه راست افراطی با سنت‌های ایدئولوژیکی مختلف در تاریخ فرانسه، به دو قرن پیش بازمی‌گردد. نخستین جریان باگرایشات سنت‌گرایانه، سلطنت‌طلبانه و کاتولیک‌محورانه، در واکنش به انقلاب ۱۷۸۹م ظهور کرد؛ اما در بازگردانی تاج و تخت ناکام ماند. در اواخر قرن نوزدهم و بعد از مسئله دریفوس نیز، راست افراطی در قالب حزب عمل فرانسه و تحت تاثیر مهم‌ترین متفکر بانفوذ آن یعنی شارل موراس، دوباره ظهور یافت. حزب عمل دارای گرایشات ناسیونالیسم فرانسوی، پوپولیسم و توده‌محوری بود. برخی از پژوهشگران از آن تحت عنوان راست انقلابی و پیشرو در گرایشات فاشیستی یاد کرده‌اند. سنت ایدئولوژیکی دیگر راست افراطی در تاریخ فرانسه، می‌توان به جنبش ضد پارلمانی ژنرال بولدانگر (۱۸۸۶-۱۸۸۹) و جریان‌هایی هم‌چون لیگ‌های ناسیونالیست، حزب مردم فرانسه PPF به رهبری دوریوت کمونیست سابق، پژوهش‌ها و... اشاره کرد. به‌رغم اینکه ارزش‌های مذهبی، اجتماعی و اقتصادی دو سنت ایدئولوژیکی به‌شکلی بنیادی از همدیگر متمایزند، اما هر دو ناسیونالیست، اقتدارگرا، بیگانه‌هراس و ضد یهود بوده‌اند (Mayer & Sineau, 2002, 45).

جبهه ملی عناصری را از دو گفتمان ایدئولوژیک دو سنت فوق‌برگرفت و در گفتمان سیاسی خود ادغام نمود. جبهه در ۵ اکتبر ۱۹۷۲ به‌وسیله برخی از فعالین راست افراطی که در جنبش ناسیونالیست سابق غرب تشکیل شد. برخی از فعالین آن، افرادی بودند که از رژیم ویشی (دست‌نشانده آلمان متعاقب اشغال فرانسه) حمایت کرده بودند و بعد از جنگ دوم جهانی پراکنده در جریان‌های



راست افراطی فعالیت سیاسی خود را هم‌چنان ادامه داده بودند. در دوره‌ی جنگ استقلال الجزایر از فرانسه نیز این جریان‌ها در مخالفت با استقلال الجزایر فرانسه فعال بودند. هم‌چنین در دوره اعتراضات دانشجویی ۱۹۶۸ در پاریس، جناح راست افراطی درگیر مبارزه با خطر چپ بودند و به عضوگیری در دانشگاه‌ها می‌پرداختند. اعضای اولیه آن شامل افرادی که حس نوستالژیکی به رژیم ویشی داشتند، ضد گلیست‌ها، پوژادیس‌ها، نئو فاشیست‌ها و فعالین و روشنفکران به رهبری ژان ماری لوپن می‌شد. برخی از این افراد با آلمان‌ها در گذشته همکاری مستقیم کرده بودند. آندره دیوفراس و ویکتور بارتیلمی از همکاران حزب مردم فرانسه PPF ژاکوس دوریوت آمده بودند. پل مالاگتی، عضو شورای منطقه‌ای نیز از همین حزب آمده بود و در کشتار سال ۱۹۴۴ ویلا مونت فلیوری در کانیس دست داشت. پیری بوسکوت از یک گروه شبه نظامی متعلق به یک جنبش فرانسه‌گرای مارسل بوکارد بود و مدتی نیز در جناح نظامی نازی‌ها خدمت کرده بود. دیگر اعضا از جنبش راست‌گرا و ضد یهود پوژادیس‌ت(کسانی هم‌چون م. بویر و ج. توران) و سلطنت‌طلبان هم‌چون واگنر و ج. ف. چیبیه بودند. این افراد و جریان‌ها به شدت در دوره جنگ الجزایر به شکلی قانونی و غیر قانونی فعال بودند (Mayer & Sineau, 2002, 43-44).

خود ژان ماری لوپن که بعدها تبدیل به رهبر بلامنازع جبهه ملی شد و در پیشرفت این جریان در عرصه سیاست فرانسوی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است، از همان دوران جوانی‌اش در جریان‌ها و جنبش‌های سیاسی راست افراطی فعال بوده است. او که متولد ۲۰ ژوئن ۱۹۲۸ است، در سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۳ دانشجوی حقوق در پاریس بود. از همین زمان به‌خاطر درگیری با گروه‌های چپ افراطی اعتباری کسب کرد و یک چشم‌خود را در جریان این درگیری‌ها در سال ۱۹۵۷ از دست داد (Bell, 1994, 230). او بعدها به جنبش نوظهور پوژادیس‌ت‌ها پیوست. در دوره جنگ استقلال الجزایر نیز، به‌عنوان ستوان ارتش فرانسه، شدیداً فعال بود و به مبارزه با شورشیان الجزایری



پرداخت و متهم به شکنجه آن‌ها نیز گشت. این اتهام را روزنامه روزانه لیبراسیون برای اولین بار در سال ۱۹۵۸ مطرح ساخت. روزنامه در مطلبی با عنوان شکنجه به وسیله لوپن، شواهد مستندی از قربانیان را در این خصوص ارائه کرده بود. هر چند لوپن این مسئله را انکار کرد، اما در دهه‌های بعد مدام این اتهام علیه او تکرار شد (Nougayrède, 2015). در واقع پیشینه‌ی رهبران بنیان‌گذار جبهه ملی و عناصر فکری که از سنت‌های ایدئولوژیک راست افراطی وام گرفته‌اند و بعدها در گفتمان ایدئولوژیک خود جبهه ملی نیز گنجانده شد و بخشی از هویت این جریان سیاسی گشت، گویای پیوند تنگاتنگ این جریان با گفتمان‌ها و جنبش‌های افراطی با گرایش‌های فاشیستی در تاریخ فرانسه می‌باشد.

بازگشت گوریل و گله‌ها به سیاست فرانسوی

تضعیف شکاف چپ و راست و جایگاه سیاست طبقاتی در سیاست فرانسوی از یک طرف و نزدیکی برنامه‌های احزاب مختلف از طرف دیگر، به کاهش جذابیت این احزاب و گرایش رأی‌دهندگان به راست افراطی گشته است. علاوه بر این بدبینی فزاینده شهروندان به سیاست‌مداران، بحران‌های اقتصادی، مسئله بیکاری و ضعف دولت‌های فرانسه در مواجهه با پدیده‌ی جهانی شدن، مسئله مهاجرت و مهاجرین از دیگر مسائلی بوده و هستند، که در اقبال رأی دهندگان به جبهه‌ی ملی نقش مهمی داشته و هم‌چنان دارند.

جبهه ملی فرانسه FN، از زمان شکل‌گیری‌اش به رهبری ژان ماری لوپن^۱ در سال ۱۹۷۲ تا اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ در کسب درصدی از آرا در انتخابات‌های ملی، ناکام بود. در آغاز شکل‌گیری‌اش، به رقابت شدید با احزاب راست افراطی دیگر



پوپولیسیم راست افراطی در... ۱۷۱

هم‌چون نوویلس^۱ پرداخت. موفقیت اولیه‌اش به سال ۱۹۸۳ بر می‌گردد که توانست ۱۶٫۷ درصد آرا را در انتخابات محلی در دریکس^۲ و ۱۱٫۳ درصد آرا را در منطقه آرون دیسمنت^۳ بیستم در پاریس و در سال ۱۹۸۴، ۱۱٫۲ درصد آرا را در انتخابات پارلمان اروپا کسب نماید (Rydgren, 2004, 17).

علاوه بر این، هم‌پیمانی با جریان‌ات راست، به جبهه ملی به‌عنوان یک نیروی برجسته در سیاست فرانسوی، مشروعیت و اعتبار بخشید. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸۸، لوپن^۴ ۱۴٫۶ درصد آرا را در مرحله اول کسب کرد که تنها ۲ درصد کم‌تر از ریموند باری^۴ و ۵ درصد کم‌تر از ژاک شیراک^۵ بود (Rydgren, 2004, 20). در سال ۱۹۹۵ لوپن ۱۵ درصد آرا را در انتخابات مرحله اول ریاست جمهوری کسب کرد. هم‌چنین حزب قبل از سال ۲۰۰۰، چند شهردار شهرهای مهم و صدها شورای محلی و منطقه‌ای را از آن خود کرد. منازعات داخلی حزب بین لوپن و معاونش میگرت^۶ منجر به دو پاره شدن جبهه در ژانویه ۱۹۹۹ گشت. آرا راست افراطی در انتخابات اتحادیه اروپا، بعد از این انشعاب تقسیم شد و لوپن فقط ۶ درصد آرا را کسب نمود (Berezin, 2007, 137). برخی از ناظران سیاسی، در این مقطع پیش‌بینی کردند که بعید است جبهه دیگر بتواند در آینده حضوری برجسته در سیاست فرانسه داشته باشد. برخلاف این پیش‌بینی‌ها، جبهه رشد کرد و لوپن در آوریل ۲۰۰۲، وارد مرحله دوم انتخابات ریاست جمهوری شد؛ حادثه‌ای که یک زلزله سیاسی

۱. Desforces nouvelles

۲. Dreux

۳. Arrondissement

۴. Raymond Barre

۵. Jacques Chirac

۶. Bruno Megret



خوانده شد.

گفتمان سیاسی جبهه ملی در خلال چند دهه‌ی اخیر تغییرات عمده‌ای کرده‌است. برنامه‌ی ابتدایی جبهه‌ی ملی در سال ۱۹۷۲ ریشه در گرایش‌های گروه‌های راست افراطی ویشی^۱ و الجزایر فرانسه^۲ داشت که نطفه‌های ابتدایی حزب را تشکیل می‌داد و بر نظم، ناسیونالیسم فرانسوی، ارزش‌های اخلاقی و کاتولیسیسم تأکید داشت. برنامه اقتصادی آن نیز، فراخوانی به در پیش گرفتن راه سوم بین سرمایه‌داری و کمونیسم، عقب‌نشینی دولت از اقتصاد و دفاع از تجارت کوچک بود. اشارات کم‌تری بر محدود کردن پدیده مهاجرت در خطابه‌های عمومی وجود داشت؛ اما خطابه و لفاظی‌های نژادپرستانه در خصوص مهاجران شمال آفریقا به‌مثابه اقلیت وحشی، در تبلیغات داخلی آن جریان داشت. از طرف دیگر، جبهه ملی از کنفدراسیون اروپا که شامل بریتانیا هم باشد، حمایت می‌کرد. بعد از موفقیت‌های انتخاباتی دهه‌ی ۱۹۸۰، به‌تدریج عناصری از گفتمانش تغییر یافت. مثلاً دفاع از لیبرالیسم بازار ریگانی - تاجری و مخالفت با دولت‌محوری در برنامه اقتصادی‌اش با موضوعاتی هم‌چون مهاجران، نظم، قانون (Merkl & Weinberg LEONARD, 2003, 160).

لوپن در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ قویاً مداخله‌ی سازمان ملل و مشارکت فرانسه را در جنگ دوم خلیج فارس محکوم کرد. او به بغداد رفت و صدام حسین را به‌عنوان بخشی از نماینده‌ی احزاب جناح راست در اروپا پذیرفت (Merkl & Leonard, 2003, 161). در دو دهه‌ی اخیر، گرایش‌های ضد جهانی‌شدن (به‌تعبیر جبهه ملی‌آمریکایی‌سازی جهان و اروپا)، آمریکاستیزی، مخالفت با اتحادیه اروپا - نهادهای آن را کنترل‌شده به‌وسیله آمریکا می‌داند - و مسئله مهاجران، وقته‌های اصلی گفتمان سیاسی جبهه را تشکیل می‌دادند. برخلاف

1. Vechy
2. Aljerie Frencaise
3. Moment



تعهد احزاب دیگر فرانسه به ناسیونالیسم مدنی، جبهه ملی مروج یک نوع ناسیونالیسم قومی بوده است. در بسیج رأی‌دهندگان ناراضی و استفاده از استراتژی‌های پوپولیستی ضد مؤسسات سیاسی، موفق عمل کرده است. مفهوم کمک به مردم، فقط محدود به قومیت فرانسوی است. جبهه همیشه در پی نشان دادن تصویری از خود به عنوان یک حزب رفاهی بوده است؛ اما رفاه ناپیستی به‌شیوه‌ای برابر برای همه اشخاص توزیع شود، بلکه تنها محدود به قوم فرانسه^۱ می‌باشد (Rydgren, 2004, 146).

بدون شک، شخصیت ژان ماری لوپن، عنصر تعیین‌کننده‌ای در پیشرفت جبهه ملی در دهه‌های اخیر بوده است. شمایل و قیافه‌ای با عناصر کاریزمای قوی و گفتاری پوپولیستی. ژان ماری بوکل^۲ از حزب سوسیالیست و سیاستمدار فرانسوی در خصوص لوپن، در مصاحبه‌ای می‌گوید: رسانه‌ها نمی‌توانند از وسوسه گذاشتن لوپن در صفحه اول رهایی یابند، به‌خاطر اینکه او خیلی گیرا و جذاب است (Williams, 2011, 684). رهبر جدید جبهه بعد از سال ۲۰۱۱، مارین لوپن^۳ که دختر اوست، هم‌اکنون جبهه ملی را رهبری می‌کند و به نسل جدید فعالین سیاسی حزب تعلق دارد؛ ویژگی‌های پدرش از جمله کاریزما، رهیافت پوپولیستی و یک ایدئولوژی نقاب‌دار که با اصطلاحات عوامانه بیان می‌شود را به ارث برده است (Williame, 2011, 690). بعد از آمدن مارین، بحث‌های زیادی در خصوص تعدیل مواضع و سیاست‌های جبهه ملی صورت گرفت. اما آن‌چه از رفتار و گفتار سیاسی پوپولیستی مارینه برمی‌آید، این است که او هم ادامه‌دهنده راه پدرشاما از طریق روش‌ها و گفتاری تا حدودی



۱. Ethnic French
۲. Jean Marie Bockle
۳. Marion Anne Perrine Le Pen (Marine Le Pen)

معتدل تر می‌باشد. نویسنده فرانسوی برنارد هنری لوی^۱ او را بدین گونه توصیف می‌کند: افراطی‌گری با یک چهره انسانی. لوی هشدار داد که مارین از پدرش خطرناک تر است؛ به‌خاطر اینکه مارین می‌تواند رأی‌دهندگان معتدل را نیز با خود همراه سازد (Tholl, 2014).

دال مرکزی گفتمان سیاسی جبهه، همان مردم یا ملت فرانسه می‌باشد. در مبارزه انتخاباتی ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۵، شعار انتخاباتی لوپن، تماس و ارتباط با فرانسه و مردم فرانسه بود. سه مفهوم کلیدی دیگر شعارهای انتخاباتی جبهه، اولویت، ^۲حفاظت و ^۳وحدت کشور^۴ بود. مراد از اولویت و حفاظت، فقط مردم فرانسه (نه مهاجران) بود با وحدت ملت؛ بر همین اساس سیاست‌های مهاجرتی دارای اهمیت زیادی در تبلیغات انتخاباتی‌اش بود (Davies, 1999, 5). خود لوپن ابراز می‌دارد هم‌چنان که از نام جبهه ملی بر می‌آید، جبهه، ملت رایک واقعیتی مفید و غیرقابل جایگزین می‌داند (Davies, 1999, 18). در مصاحبه ۱۰ دسامبر ۲۰۱۰ لوپن به فرانسه ۲ ابراز داشت که اگر پوپولیسیم به معنی دفاع از مردم به‌جای نخبگان؛ دفاع کردن از مردمی که به حال خود رها شده‌اند و از سوی نخبگان خفه‌شده‌اند، من پوپولیست هستم (Genga, 2013, 74).

در جریان نامزدی ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۸ لوپن اعلام کرد: «مردم فرانسه در خطر نابودی، غارت و بردگی قرار گرفته‌اند. او از شکست نهادها و احزاب سیاسی فرانسه برای مقاومت در برابر الیگارش‌ها سخن گفت و این مسئله را محکوم ساخت و اعلام کرد که جناح‌ها و لایه‌های داخلی و خارجی، کشور را در بحران فروبرده‌اند. او به بحران جمعیتی، مهاجرت، بیکاری، عدم

-
۱. Bernard Henri Levy
 ۲. Preference
 ۳. Protection
 ۴. Unity Of The Country

امنیت، زوال اخلاقی اشاره کرد (Shields, 2007, 249).

جبهه ملی، همیشه چپ‌ها و مهاجرین را عامل اصلی مشکلات اجتماعی و اقتصادی فرانسه معرفی کرده است. لوپن در مبارزات انتخاباتی ۱۹۹۵ به سخنرانی یادآوری حکومت ویشی از سوی ژاک شیراک واکنش نشان داد و هدف او را کسب آرا اجتماع یهودی برشمرد. پیش از این نیز لوپن جهت بی‌اعتبار کردن او، مطرح ساخت که حزبش از سوی سازمان‌های یهودی کنترل می‌شود (Carrier, 2005, 84). او در انتخابات ۲۰۰۷ وعده آینده‌ای جدید برای مردم فرانسه داد و با حمله به سوسیالیست‌ها، تحت عنوان ۳۰ سال مصیبت، نوید کنار زدن همه آن‌هایی که برای سه دهه به مردم فرانسه دروغ گفته‌اند، فریب داده‌اند و خیانت کرده‌اندرا داد (Berezin, 2007, 141).

مرکزیت مردم یا ملت فرانسه، بدینی به احزاب سیاسی و نهادها، تئوری توطئه، انتقاد تندروانه از نخبگان سیاسی حاکم و دروغ‌گو و فاسد خطاب کردن آن‌ها یا همان شکل دادن دوگانه ما در برابر دیگران از جمله نخبگان فاسد حاکم، زبان ساده و عوامانه با لفاظی سیاسی، القای بحران و فاجعه جلوه دادن وضع موجود که وضعیتی طبیعی است با لیستی از بحران‌های ساختگی و فقدان برنامه دقیق، همه از عناصر پوپولیسیم است، که در گفتار سیاسی ژان ماری لوپن نمایان است. این رگه‌های پوپولیستی آشکار، در ادبیات حزب و گفتار مارین لوپن که از سال ۲۰۱۱ به رهبری جبهه برگزیده شد، نیز عیان است. مارین نیز مانند پدرش خالی از جذابیت‌های کاریزماتیک نیست؛ زنی مو طلایی دارای قدرت بیان فوق‌العاده و خطیبی برجسته، زبان ساده و یک گفتمان پوپولیستی ملی‌گرا، که برای عوام و طبقات ناراضی از سیاست‌های اقتصادی یک دهه اخیر، جذابیت دارد.

مارین حزبش را یک نیروی ناسیونالیست می‌داند و شکاف موجود در صحنه سیاسی فرانسه را، برخلاف ۳۰ سال پیش که چپ و راست بوده است، شکاف طرفداران جهانی شدن و ناسیونالیست‌ها می‌داند. سیاست‌های اروپایی‌اش



هم‌چنان افراطی باقی مانده است؛ از دید او، فرانسه نه تنها باید با یورو وداع کند، بلکه باید اتحادیه اروپا را هم ترک کند؛ او اتحادیه اروپا را اتحاد شوروی اروپایی نامیده است. هم‌چنین سیاست‌های اقتصادی‌اش متمایل به چپ و از خودبستگی اقتصادی ملی و حفاظت از فرانسه در برابر جهانی شدن با گذاشتن موانع گمرگی و تعرفه‌ای بالا دفاع می‌کند. برنامه اقتصادی‌اش به یک وزیر سوسیالیست پیشین به نام ژان پری چونمنت نزدیک است که دارای گرایشات ضد اروپایی نیز بود؛ لوپن از او درخواست همکاری نمود، اما از سوی او رد شد (Grant, 2011).

حمله اسلام‌گرایان بنیادگرا به نشریه شارلی ابدو^۲ در پاریس و کشته شدن برخی متصدیان این نشریه، زمینه‌ی مناسبی برای تبلیغات پوپولیستی جبهه فراهم آورد. مارین لوپن بحث از مورد هجوم قرار گرفتن فرانسه از سوی یک ایدئولوژی توتالیتار (بنیادگرایی اسلامی) نمود و آن‌را سرطان اسلام خواند که مسلمانان بایستی خودشان با آن مبارزه کنند. او راه‌حل‌های معمول خود را در کنترل مرزها، جلوگیری از مهاجرت گسترده که ثمره‌اش بیکاری و عدم ادغام مهاجرین به دلیل نبود یک سیاست درست، دوباره تکرار و تغییرات عمده در سیاست خارجی فرانسه را پیشنهاد کرد. لوپن، سیاست مداخله در لیبی از سوی سارکوزی و حمایت فرانسوا اولاند از بنیادگرایان اسلامی در سوریه و هم‌پیمانی با دولت‌های رانتیر کمک‌کننده به تندروها هم‌چون عربستان و قطر را اشتباه خواند (New York Times, 2015, 18). مارین، در اظهارنظر مشهوری، مهاجرت مسلمانان به فرانسه را با اشغال نازی‌ها یکی دانست. سخنانی که مورد انتقاد سارکوزی و واکنش سیاست‌مداران برجسته سوسیالیست فرانسه همراه شد (Telegraph, 2010). او بعدها به دادگاه کشانیدنش را به‌خاطر



1. Jean-Pierre Chevènement
2. Charlie Hebdo

نفرت نژادی، در لیون محکوم و تعرض به آزادی بیان ارزیابی کرد و ابراز داشت که او حقیقت شرایط فرانسه را بیان کرده است و گفت من برای گفتن حقیقت مبارزه می‌کنم (Waterfield, Telegraph, 2013). او هم‌چنین در اظهاراتی که بعد از حوادث تروریستی ۱۳ نوامبر ۲۰۱۵ در پاریس انجام گرفت، ابراز داشت که فرانسه و فرانسوی دیگر امنیت ندارند و این وظیفه من است که این را به شما بگویم. لوپن، ضمن تحسین اقدام اولاند در خصوص اعلام وضعیت اضطراری^۱ و بستن مرزها ابراز داشت که مرزها باید بسته شوند، بدون بستن مرز امنیت ممکن نیست. اسلام بنیادگرا باید از بین برود؛ فرانسه باید سازمان‌های اسلام‌گرا را قدغن و مساجد رادیکال را ببندد و خارجی‌هایی که ترویج نفرت روی خاک و سرزمین‌مان می‌کنند، بیرون انداخته شوند؛ به‌ویژه مهاجران غیرقانونی. او هم‌چنین گفت که اعضای جنبش‌های اسلام‌گرا و افرادی که شهروندی دوگانه‌ی فرانسه و کشورهای دیگر را دارند، جایی در سرزمین فرانسه ندارند (New York Times, 2015, 14).

مارین در یادداشتی که در مجله تایم^۲ در ۱۷ نوامبر ۲۰۱۵ نوشته است: شارل دوگل یک‌بار گفت یک میثاق تاریخی بین شکوه و عظمت فرانسه و آزادی در جهان وجود دارد، من نیز معتقدم جهان باید این حقیقت را به رسمیت بشناسد. اگر دشمنان آزادی تصمیم گرفتند با چنین بربریتی به فرانسه حمله کنند، به‌خاطر این است که برای دهه‌ها در کشورمان آزادی فراموش شده است (Le Pen, Time, 2015). تامل در گزاره‌ها و گفتار مارین لوپن نیز مانند پدرش، گویای عناصر پوپولیستی آشکاری است. بهره‌برداری سیاسی جبهه از حوادث تروریستی پاریس، با چنین ادبیات پوپولیستی، همواره یکی از نگرانی‌های ناظران سیاسی دموکرات در فرانسه بوده و می‌باشد. اسلام‌گرایی افراطی در



اروپا و نیروهای سیاسی راست افراطی، اگرچه دو گفتمان سیاسی متفاوت و متضاد را نمایندگی می‌کنند؛ اما هر دو همدیگر را تقویت کرده و می‌کنند. چنانچه حجم عظیمی از تبلیغات دو طرف، جهت اثبات گزاره‌ها و ادعاهای ایدئولوژیک‌شان را دو گفتمان از ادبیات همدیگر اخذ می‌کنند.

حملات تروریستی ۱۳ نوامبر ۲۰۱۵ در پاریس، زمینه را برای مانور بیشتر و بهره‌برداری سیاسی جبهه ملی به نفع حزب و گفتمان اقتدارگرایش فراهم ساخت. مواضع مارین لوپن و سایر اعضای جبهه ملی فرانسه، بعد از حادثه فوق گوش شنوای بیشتری در میان فرانسویان یافت. جبهه ملی فرانسه توانست به بهترین وجه ممکن از ترس و خشم عمومی نشات گرفته از این مسئله در میان مردم فرانسه بهره‌برداری کرده و در دور اول انتخابات منطقه‌ای ۶ دسامبر ۲۰۱۵ با کسب ۲۸ درصد آرا در ۶ منطقه فرانسه، گوی سبقت را از احزاب سوسیالیست و حزب جنبش مردمی سارکوزی برآید. نتایج این انتخابات، ناظران سیاسی را به شدت نگران ساخت؛ چنانچه برخی تحلیلگران، این پیروزی جبهه ملی را میوه سیاسی ترس خواندند. آنها خواستار ائتلاف دو حزب سوسیالیست و جنبش مردمی که گرایش‌های راست میانه دارند، برای به عقب راندن جبهه ملی در دور دوم این انتخابات شده‌اند و قدرت‌گیری جبهه را حادثه‌ای شوم برای فرانسه و اروپا قلمداد کرده‌اند (Board, New York Times, 2015). دور دوم انتخابات که ۱۳ دسامبر برگزار شد، جبهه ملی از رقبای خود شکست خورد. اگر جبهه در دور دوم نیز به پیروزی دست می‌یافت، راه‌یابی مارین لوپن را به کاخ الیزه، در صورت کسب آرا راست میانه در سال ۲۰۱۷، به امری محتمل تبدیل می‌ساخت. اما همین پیروزی در دور اول انتخابات نیز، در تاریخ فعالیت جبهه ملی بی‌سابقه بود. اقبال عمومی در انتخابات فوق به راست‌گرایان جبهه ملی، گویای این است که شیخ راست افراطی هم‌چنان عرصه‌ی سیاسی فرانسه را فرا گرفته و جسورانه‌تر از گذشته ارزش‌های دموکراتیک این کشور را در آینده تهدید می‌کند.



تبعات قدرت‌گیری جبهه ملی

احزاب سیاسی دموکرات و ناظران سیاسی در فرانسه، همواره از قدرت‌گیری جبهه ملی و تبعات منفی این مسئله برای دموکراسی فرانسه و تصویر جهانی‌ایکه از این کشور وجود دارد، نگران بوده و هستند. این جریان‌ها بارها این نگرانی‌ها را آشکارا ابراز داشته‌اند. به‌عنوان نمونه ژان کریستف کامبادلیس^۱ در سال ۲۰۱۴، قبل از برگزاری انتخابات اتحادیه اروپا ابراز داشت که: فرانسه روبرو با یک شگفتی جهانی خواهد بود، اگر جبهه ملی در انتخابات آخر هفته اتحادیه اروپا، مقام اول را کسب نماید. سرزمین حقوق بشر، ناگهان به سرزمین حذف تبدیل خواهد شد (Euractiv, 2014).

این نگرانی‌ها ریشه در دگرستیزی آشکار این حزب، به‌ویژه در پیوند با مهاجران دارد. اما جبهه‌گرایشات ساختارشکنانه هم نسبت به جمهوری پنجم داشته است. ویژگی فوق‌نیز، یکی دیگر از مسائلی بوده است که منشأ نگرانی دموکرات‌های فرانسوی بوده است؛ چرا که گاهی رهبران جبهه ملی، مشروعیت و موجودیت جمهوری پنجم را با پرسش‌هایی مواجه ساخته‌اند و نقطه تمرکز را روی فساد و ضعف رژیم‌های جاری در فرانسه قرار داده‌اند. برای نمونه ماری فرانس استربویس^۲ از اعضای تندرو جبهه که در سال ۱۹۸۸ در تصادف رانندگی جان باخت، بیان داشت: ما در سال‌های اخیر در جمهوری موز زندگی می‌کنیم؛ یا ژان ماری لوپین، در کمپین انتخاباتی ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۵، آشکارا این گرایشات ضد جمهوری پنجم را ابراز می‌داشت؛ سراسر دوره‌ی رقابت انتخاباتی، رهبر جبهه ملی از نیاز به یک قانون اساسی جدید سخن گفت که مفهومی از اولویت و ارجحیت ملی را مجسم سازد (Davies, 1999, 5). این جمهوری ششمی که رهبران این حزب آن را یک ضرورت دانسته و می‌دانند، از



1. Jean-Christophe Cambadélis
2. Marie-France Stirbois

دیگر مسائلی است که همواره مجادلات عمیقی را در صحنه‌ی سیاسی فرانسوی و عرصه‌ی عمومی این کشور برانگیخته است. با آمدن مارین لوپن، به‌رغم برخی تغییرات جزئی، گفتمان سیاسی افراطی جبهه هم‌چنان بدون تغییر باقی مانده است. با توجه به پیروزی‌های این حزب در انتخابات اتحادیه اروپا در سال ۲۰۱۴ و انتخابات منطقه‌ای ۲۰۱۵، پیش‌بینی می‌شود این حزب در آینده موفقیت‌های انتخاباتی بیشتری کسب و حداقل در دولت‌های ائتلافی شرکت نماید؛ اما بعید به نظر می‌رسد که بتواند دولت تک حزبی تشکیل دهد. اما شرکت در دولت‌های ائتلافی نیز می‌تواند برای دموکراسی فرانسوی چالش‌زا باشد؛ از تبعات این مسئله می‌توان به احتمال تنگ‌تر شدن بیش از پیش فضا برای مهاجران به‌ویژه مسلمانان اشاره کرد و روند ادغام آن‌ها در جامعه و فرهنگ فرانسوی بیش از گذشته با چالش مواجه گردد. از طرف دیگر قدرت‌گیری بیشتر راست افراطی در فرانسه، می‌تواند به تقویت بنیادگرایی افراطی اسلامی نیز منجر گردد و زمینه‌ی بیشتری را برای خشونت و فعالیت‌های تروریستی فراهم کند. گفتمان ایدئولوژیک بنیادگرایی اسلامی، همواره جهت توجیه ادعاها و گزاره‌های ایدئولوژیک‌اش از ادبیات راست‌گرایان تغذیه کرده و می‌کند.

نگرانی‌ها در خصوص قدرت‌گیری جبهه ملی، فقط مختص به دموکرات‌های فرانسوی در احزاب سیاسی و جامعه‌ی مدنی این کشور محدود نیست؛ بلکه ناظران اروپایی نیز، از قدرت‌گیری این جریان در فرانسه نگرانی‌های مشابهی دارند. چرا که این مسئله نه تنها تبعات داخلی دارد، بلکه احتمال دارد به نضج‌گیری بیش از پیش راست افراطی در سراسر اروپا منجر گردد و اعتماد به نفس این نیروها را در کشورهای اروپایی تقویت نماید. به‌همین خاطر از دید سیاست‌مداران دموکرات اروپایی، قوی شدن این گروه‌ها نه فقط فضا را زهرناک می‌کند، نفرت را دامن می‌زند و چندپارچگی را میان انسان‌ها ایجاد می‌کند، بلکه مانع حل مسائلی نیز خواهند شد که اروپا شدیداً با آن مواجه است.



از طرف دیگر ممکن است که به تضعیف سیاست‌های امنیتی و خارجی اتحادیه اروپا نیز بیانجامد.

در انتخابات ۲۰۱۴ پارلمان اتحادیه اروپا در فرانسه، جبهه ملی ۲۴ کرسی به دست آورد، که یازده کرسی بیشتر از حزب حاکم سوسیالیست‌ها بود. جبهه انتخابات را با منشوری که جهانی شدن و اتحادیه اروپا را نکوهش می‌کرد و جانبدار بازگشت به یک دولت ملی دارای حاکمیت، پیروز شد. نیروهای راست افراطی در همین انتخابات، در کشورهای دیگر اروپایی نیز، نتایج قابل توجهی کسب کردند. اما برخی از صاحب‌نظران، تأثیرات جبهه ملی و راست افراطی در پارلمان اروپا را حداقل در کوتاه مدت جدی ارزیابی نمی‌کنند. از دید آن‌ها، اگرچه جبهه ملی با دیگر احزاب راست‌گرای افراطی همکاری نزدیک دارد و از حمایت مالی زیاد و امتیازهایی از بودجه پارلمان اروپا به همراه سایر نیروهای راست افراطی برخوردار است، اما نفوذ آن‌ها بر روند قانون‌گذاری محدود می‌باشد.

نتیجه‌گیری

ظهور دوباره‌ی جریان‌های سیاسی پوپولیست در چند دهه‌ی اخیر اروپا، مجادلات وسیعی را در محافل آکادمیک به‌ویژه حوزه‌ی جامعه‌شناسی سیاسی در خصوص رابطه‌ی پوپولیسم و دموکراسی برانگیخته است. پوپولیسم راست افراطی که گاهی از آن تحت عنوان نئوپوپولیسم نیز یاد شده است، در این جوامع برخی از ارزش‌های لیبرال دموکراسی را به راحتی به چالش می‌کشد؛ همین امر نگرانی‌های عمده‌ای را در حوزه‌ی عمومی جوامع اروپایی دامن زده است. جبهه ملی فرانسه، یکی از جریان‌های راست افراطی است که در فرانسه از سازمان‌ها و جریان‌های دیگر، موفق‌تر عمل کرده است و از نیروهای سیاسی برجسته در صحنه سیاسی این کشور به‌شمار می‌رود. این حزب در انتخابات اتحادیه اروپا در سال ۲۰۱۴ و انتخابات اخیر منطقه‌ای توانست آرا قابل توجهی را کسب نماید. در



این مقاله تلاش شد تا علاوه بر بحث از نظریات و رویکردهای مختلف به پوپولیسم و رابطه‌ی آن با دموکراسی، به کالبدشکافی گفتمان سیاسی جبهه ملی فرانسه و گفتار رهبرانش پرداخته شود که سرشار از عناصر پوپولیستی است. مرکزیت مردم یا ملت فرانسه، بدبینی به احزاب سیاسی و نهادهای نظام سیاسی، تئوری توطئه، انتقاد تندروانه از نخبگان سیاسی حاکم و دروغ‌گو و فاسد خطاب کردن آن‌ها یا همان شکل دادن دوگانه‌ی ما در برابر دیگران از جمله نخبگان فاسد حاکم، زبان ساده و عوامانه با لفاظی سیاسی، القای بحران و فاجعه جلوه دادن وضع موجود با لیستی از بحران‌های ساختگی و فقدان برنامه دقیق، همه از عناصر پوپولیسم است، که در گفتار سیاسی ژان ماری لوپن و مارین دخترش که هم اکنون رهبری آن‌را بر عهده دارد، نمایان است. بازگشت این مدل از پوپولیسم دست راستی می‌تواند تبعات قابل توجهی از لحاظ داخلی و خارجی داشته باشد. از لحاظ داخلی، هر چقدر این جریان قدرت بیشتری بگیرد، به همان اندازه عرصه برای مهاجران به‌ویژه مسلمانان تنگ‌تر خواهد شد و از آنجا که این حزب به مانند سایر جریانات راست‌گرا، فضای عمومی را شدیداً با تبلیغات عوامانه علیه مهاجران مسموم می‌کند، این مسئله می‌تواند به گسترش هر چه بیشتر اسلام‌گرایی سیاسی تندرو در فرانسه منتهی شود و موانع جدی را برای پروسه‌ی ادغام مهاجران مسلمان در فرهنگ و جامعه فرانسوی ایجاد نماید. از طرف دیگر، تقویت اسلام‌گرایی افراطی نیز، می‌تواند به گسترش فعالیت‌های تروریستی منتهی گردد. از لحاظ خارجی نیز، قدرت‌گیری هر چه بیشتر جبهه ملی می‌تواند به اعتماد به نفس راست افراطی در سراسر اروپای غربی و تضعیف اتحادیه اروپا در آینده منجر گردد.



منابع

- Arditi, B. (2007). *Politics on the edges of liberalism: Difference, populism, revolution, agitation*. Edinburgh University Press.
- Bell, D. S. (1994). "The French National Front". *History of European Ideas* 18, no. 2: 225-240.
- Berezin, M. (2007). Revisiting the French National Front the Ontology of a Political Mood. *Journal of Contemporary Ethnography*, 36(2), 129-146.
- BOARD, THE EDITORIAL. (2015). In France, the Political Fruits of Fear. DEC. 7, 2015, <http://www.nytimes.com/2015/12/08/opinion/in-france-the-political-fruits-of-fear.html?mabReward=A7&action=click&pgtype=Homepage®ion=CColumn&module=Recommendation&src=rechp&WT.nav=RecEngine&r=0>.
- Brucie, Robert. (2015). Muslim terrorists arrested for planning church attack in France, Thu, 11/06/2015 available at: <http://www.bnp.org.uk/news/national/muslim-terrorists-arrested-planning-church-attack-france>.
- Carrier, P. (2005). *Holocaust Memorials and National Memory Cultures in France and Germany since 1989*. Berghahn Books.
- Daniele, A. & Duncan, M. (2008). *Twenty-First Century Populism. The Specter of Western European Democracy*. Palgrave Macmillan.
- Davies, P. (1999). *The National Front in France: Ideology. Discourse and Power*. New York. Rutledge.
- Davies, P. (1999). *The national front in France: Ideology, discourse and power*. Rutledge.
- DeClair, E. G. (1999). *Politics on the fringe: the people, policies, and organization of the French National Front*. Duke University Press.
- Edwards, S. (2010). *Left behind: Latin America and the false promise of populism*. University of Chicago press.
- Ernesto, L. (2005). *On populist reason*. London.
- Genga, Nicola. (2013). The Front National and The National-Populist Right in France, in Giusto, H., Kitching, D., & Rizzo, S. (2013). *The Changing Faces of Populism. Systemic challengers in Europe and the US*.
- Gidron, N., & Bonikowski, B. (2013). *Varieties of populism:*



- Literature review and research agenda.
- Grant, Charles. (2011). Marine Le Pen and The Rise of Populism. 20 July. <http://www.cer.org.uk/insights/marine-le-pen-and-rise-populism>
- Hawkins, K. A. (2010). Venezuela's charisma and populism in comparative perspective. Cambridge University Press.
- Kobori, M. (2013). Populism as Rhetorical Politics in Britain and Japan: 'Devil take the hindmost'. *Ritsumeikan law review*. 30. 107-122.
- Kornhauser, W. (1959). *The Politics of Mass Society*. United States of America. The Free Press of Glencoe. Illinois.
- Le Pen, Marine. (2010). Muslims in France 'like Nazi occupation'. available at: www.telegraph.co.uk/news/worldnews/europe/france/8197895/Marine-Le-Pen-Muslims-in-France-like-Nazi-occupation.html
- Le Pen, Marine. (2015). Marine Le Pen: How France Will Conquer the Enemies of Liberty, Nov 17. *Time*. Available at: <http://time.com/4117119/paris-attacks-marine-le-pen/>
- Mammone, A., Godin, E., & Jenkins, B. (Eds.). (2013). *Varieties of right-wing extremism in Europe*. London and New York. Routledge.
- MARINE LE PEN, JAN. (2015). To Call This Threat by Its Name: France Was Attacked by Islamic Fundamentalism, available at: <http://www.nytimes.com/2015/01/19/opinion/marine-le-pen-france-was-attacked-by-islamic-fundamentalism.html>
- Mayer, N. and Sinead, M. (2002). *France: The Front National*. na.
- McGuigan, J. (1992). *Cultural populism*. London and New York. Routledge.
- Merkl, P. H., & Weinberg, L. (2003). *Right-wing Extremism in the Twenty-first Century*. Frank Cass Publishers. London.
- Mudde, C. (2004). The populist zeitgeist. *Government and opposition*. 39(4). 542-563.
- Mudde, C., & Kaltwasser, C. R. (2012). *Populism in Europe and the Americas: Threat or corrective for democracy?* Cambridge University Press.
- Nougayrède, Natalie. (2015). France's cowardly elite is to blame for the rise of Marine Le Pen, Available at: <http://www.theguardian.com/commentisfree/2015/dec/07/marine-le-pen-front-national-france-cowardly-elite>.
- Panizza, F. (Ed.). (2005). *Populism and the Mirror of Democracy*. Verso. London. Verso.
- Paris Attacks: The Violence, Its Victims and How the Investigation Unfolded, Nov 14, 2015, <http://www.nytimes.com/live/paris-attacks-live-updates/le-pen-the-french-are-no-longer-safe/>



- Rise of National Front tarnishes France's image. (2014). 21 May. Available at:<http://www.euractiv.com/sections/eu-elections-2014/rise-national-front-tarnishes-frances-image-302280>
- Roberts, K. (2012). Populism in Latin America. M. L. Conniff (Ed.). University of Alabama Press.
- Rydgren, J. (2004). The populist challenge: Political protest and ethno-nationalist mobilization in France. Berghahn Books.
- Schmidt, K. (2006). Populism and Euroscepticism in the Netherlands. Books on Demand.
- Shields, J. (2007). The extreme right in France: from Pétain to Le Pen. Routledge.
- Tholl, Max. (2014). the Blonde Menace. Available at:<http://www.theeuropean-magazine.com/max-tholl--2/8147-marine-le-pen-and-right-wing-populism>
- VINOCUR, NICHOLAS. (2015). Le Pen revolt against France s Political Class. Available at:<http://www.Politico.eu/article/le-pen-rise-revolt-against-france-political-class-elites-far-right-populism>.
- Waterfield, Bruno. (2013). 'I will fight to tell truth,' vows Marine Le Pen as she loses EU immunity. 2 July. available at: <http://www.telegraph.co.uk/news/worldnews/europe/france/10155052/I-will-fight-to-tell-truth-vows-Marine-Le-Pen-as-she-loses-EU-immunity.html>.
- Williams, M. H. (2011). A new era for French far right politics? Comparing the FN under two Le Pens. *Análise social*, 679-695. Vol.XLVI (201). PP.679-695.
- Wodak, R. (2013). Right-wing populism in Europe: politics and discourse. A&C Black. London and New York. A&C Black.

